



امام، مصدر تشریح^۱

محمدتقی سبحانی^۲
مرتضی علیزاده نجار^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۳/۳۰

چکیده

مقام ولایت امام در تشریح احکام، یکی از بحث‌انگیزترین مقوله‌هایی است که همواره مورد بحث اندیشمندان قرار گرفته است. بسیاری از صاحب‌نظران امامیه، این مقام را برای پیامبر ﷺ پذیرفته‌اند، اما از پذیرش آن برای امام خودداری کردند؛ اما طبق دلالت پاره‌ای از احادیث چنین به نظر می‌آید که ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز دارای ولایت در احکام شریعت بوده و در صورت نیاز می‌توانند حکمی در دین بگنجانند. این ادله عبارتند از: اخبار تفویض، ادله همتایی ائمه با پیامبر در تمامی مقامات و نیز ادله‌ای که از وقوع این مقام توسط امام حکایت دارند. نوشتار پیش‌رو با پیش‌فرض ولایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر تشریح احکام، در پی بررسی دلایل اثباتی این مقام برای امامان معصوم علیهم‌السلام است.

واژگان کلیدی

تفویض، امام، حق تشریح، ولایت تشریح.

۱. لازم به ذکر است نوشتار پیش‌رو مدیون راهنمایی‌ها و درسهای فقیه و متکم عالیقدر استاد علامه حضرت آیه الله سید علی میلانی است، از این رو دیدگاههای معظم له نیز در متن بیان شده است.

۲. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و عضو انجمن کلام اسلامی حوزه علمیه.

۳. دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی امامت، دانشجوی دکتری مذاهب کلامی و عضو انجمن کلام اسلامی حوزه علمیه.

پیش درآمد

بی‌گمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در مقام زعیمان دین و فرمانروایان جامعه، واجد موهبت‌های ویژه الهی و شئون و مقامات شگفت‌انگیز تکوینی و تشریحی هستند که خدای متعال به ایشان اعطا کرده و اداره امور دینی، اجتماعی و سیاسی مردم را به اختیار ایشان واگذار کرده است، اما در این میان برخی اختیارات و مقامات از دیرباز تا کنون مورد اختلاف و تردید واقع شده است. یکی از بحث‌انگیزترین مقام‌ها که اعطا یا عدم اعطای آن به ائمه اطهار علیهم السلام موجب اختلاف نظر میان عالمان و اندیشمندان گشته، مسئله ولایت امام بر تشریح احکام است. غالب صاحب‌نظران و پژوهش‌گران این عرصه تا حدودی ولایت پیامبر بر تشریح را پذیرفتند و بر اساس احادیثی قاطع، پیامبر را مصدر تشریح قلمداد کرده‌اند. وحید بهبهانی در بررسی معانی «تفویض» می‌نویسد: «تفویض در احکام و افعال به این معناست که آنچه پیامبر نیکو می‌انگارد (در دین) ثبت کند و آنچه را قبیح می‌داند رد (و نهی) کند؛ پس خداوند نیز رد و اثبات او را اجازه فرمود؛ مانند: قرار دادن یک‌ششم سهم ارث برای جد، اضافه کردن دو رکعت در نمازهای چهاررکعتی، یک رکعت در نماز مغرب و ۳۴ رکعت نماز نافله، و حرام کردن همه مسکرات هنگام تحریم شراب انگوری» (وحید بهبهانی، ۱۴۲۲ق، ۱: ۱۳۱). او سپس می‌گوید کلینی قائل به این تفویض است و روایات فراوانی نیز در این جهت وارد شده. سیدعبدالله شبر نیز در این باره معتقد است، خدای سبحان پس از آن‌که پیامبرش را برگزید و استوار ساخت و تمامی صفات پسندیده را در او کامل کرده و او را به نهایت کمال رسانید، احکام شریعت را به او واگذار کرد (شبر، بی‌تا، ۱: ۳۶۹). علامه طباطبائی روایات دال بر این معنا را فراوان دانسته و مراد از تفویض را امضای خدای تعالی بر تشریحات پیامبر می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱۹: ۲۱۸). نمازی صلی الله علیه و آله در مستدرک *سفینه البحار* با پذیرش جعل حکم از ناحیه پیامبر، احکام را به دو دسته «فرض النبی» و «فرض الله» تقسیم کرده که حکایت از دو نوع تشریح دارد. او سپس به موارد تشریح حکم از ناحیه پیامبر نیز اشاره کرده است (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۹ق، ۸: ۳۳۲). آیه‌الله مکارم شیرازی در این باره می‌نویسد: «از مجموع روایات این باب روشن می‌شود که خداوند متعال به طور اجمال، ولایت بر تشریح را به پیامبرش عطا فرموده است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ۵۳۵). هم‌چنان‌که از برخی عبارات مرحوم مجلسی اول و فیض کاشانی نیز چنین استفاده می‌شود که مقام تشریح پیامبر را پذیرفته‌اند (مجلسی اول، بی‌تا، ۱: ۱۴۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ۶: ۳۲۱).

اما درباره امام، رویارویی جدی در دو سوی نفی و اثبات وجود دارد، تا حدی که به نزاعی علمی عمیق و حل نشده تبدیل شده است. برخی از بزرگان یاد شده علی رغم پذیرش این مقام برای پیامبر، درباره امام تردید کردند و مقام تشریح را از مختصات خدا و پیامبرش دانسته‌اند.^۱ از سوی دیگر، ادله‌ای همچون اخبار «تفویض» و نصوص «همتایی امام با پیامبر» و نیز اخباری که حاکی از وقوع تشریح از ناحیه امام هستند وجود دارد که با ظاهری استوار، جانب اثبات را تقویت کرده و امام را دارای حق تشریح معرفی می‌کند. اما به راستی آیا این دلایل، توانایی اثبات این مقام را دارند؟ آیا اخبار تفویض به معنای اثبات ولایت امام بر تشریح است یا به تفویضی دیگر اشاره دارد؟ آیا می‌توان بین پیامبر و امام در اثبات این مقام تفکیک کرد؟ اساساً میزان همتایی امام با پیامبر تا کجاست؟ آیا موردی سراغ داریم که امام دست به جعل حکم زده باشد؟ و اگر این گونه نباشد، بر چه اساسی چنین نسبتی به امام داده می‌شود؟ در این نوشتار با فرض پذیرش این مقام برای پیامبر، توانایی ادله در اثبات حق تشریح برای امام را سنجیده و به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم.

دلایل اثبات حق تشریح

۱. اخبار تفویض

یکی از مهم‌ترین ادله بر اثبات حق تشریح، همین دسته از احادیثند که محدثان در مجامع روایی‌شان، در بابی مستقل تحت عنوان «باب التفویض» گرد آورده و مواردی نیز در سایر ابواب، پراکنده ذکر کرده‌اند. اخبار تفویض در یک نگاه به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول اخباری که در آن سخن از تفویض به پیامبر ﷺ است، دسته دوم اخباری که هم از تفویض به پیامبر و هم از تفویض به ائمه سخن می‌گوید و دسته سوم احادیثی که در خصوص تفویض به ائمه اطهار علیهم‌السلام وارد شده است. شمار مجموعه این احادیث به حد تواتر رسیده و قابل مناقشه سندی نیست. مجلسی اول این دسته از اخبار را بی‌شمار دانسته است (مجلسی اول، بی تا، ۱۲: ۲۰۹). از میرزامهدی اصفهانی نقل شده: «قد ورد النصوص المتواتره بأن الله تعالى فوض امر الدين الى رسوله الاكرم ﷺ و الأئمة عليهم السلام» (نمازی شاهرودی، بی تا: ۱۶-۱۷). صاحب مستدرک سفینه نیز که خود از عالمان علم حدیث است، بر این احادیث ادعای تواتر کرده است (نمازی شاهرودی،

۱۴۱۹ق، ۸: ۳۲۳). برخی نیز نوشته‌اند: «تواتر احادیث تفویض مسلّم، بلکه تعداد روایات، بالاتر از حد تواتر است، زیرا آنچه برای اثبات تواتر نیاز داریم در همه مسائل یکی نیست، بلکه ملاک تواتر با توجه به اهمیت موضوعات، متفاوت است؛ چه بسا در موضوعی با وجود ده حدیث، تواتر ثابت شود و در موضوعی دیگر با بیست حدیث یا سی حدیث. مسئله مورد بحث ما نه از مواردی است که پیروان ائمه علیهم‌السلام خیلی بر مشهور کردن آن تأکید داشته باشند و نه در حوزه ورود دشمنان و مخالفان اهل‌بیت بوده تا ائمه یا اصحابشان بر شهرت آن مُصِر باشند؛ پس در این مورد اثبات تواتر مئونه کمتری دارد» (جعفر مرتضی عاملی، ۱۴۲۴ق: ۵۶). و اگر تواتر این احادیث درباره ائمه علیهم‌السلام مقبول نیفتاد، نوبت به بررسی سندی می‌رسد، که بسیاری از این اخبار صرف‌نظر از دلالت، دارای سندی صحیح و معتبر هستند. برخی از این احادیث بر تفویضی دیگر (غیر از تفویض احکام) دلالت دارند و ما می‌کوشیم تا احادیثی را نقل کنیم که دلالتش بر مقصود نزدیک‌تر است و نیز از آن‌جایی که در صدد بررسی حق تشریح امام هستیم، از دسته اول صرف‌نظر می‌کنیم.

روایات تفویض به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام

صفا در بصائر، «باب فی أن ما فوض الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقد فوض الی الائمة علیهم‌السلام» را به این عنوان اختصاص داده و سیزده روایت نقل کرده است. کلینی نیز تحت عنوان «باب التفویض الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و الی الائمة علیهم‌السلام فی امر الدین» ده حدیث با دوازده سند آورده که البته برخی از آن‌ها، خصوص پیامبر را بیان می‌کند و یک روایت نیز در باب «مولد النبی» ذکر کرده است. در مستدرک سفینه، ذیل کلمه «فوض» نیز شماری از این احادیث یک‌جا گرد آمده است. در برخی از این احادیث، به اسانید صحیح و معتبر نقل شده که خداوند متعال پس از آن‌که پیامبرش را به بهترین گونه پرورش داد، امر دینش را به ایشان تفویض کرده و فرمود: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری کنید (حشر: ۷)، پس آنچه خداوند متعال به پیامبرش تفویض کرد، به ما نیز تفویض نمود (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۶۵-۲۶۸، ح ۹۱۰، ۲؛ صفا، ۱۴۰۴ق: ۳۸۳-۳۸۵، ح ۲ و ۶؛ مفید، الف، ۱۴۱۳ق: ۳۲۹-۳۳۱). در برخی روایات نیز به سند صحیح آمده است که خداوند به احدی از خلقش تفویض نفرمود، مگر به رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۶۷، ح ۸؛ مفید، الف، ۱۴۱۳ق: ۳۳۱). شماری از این اخبار دارای سندی صحیح و برخی معتبرند و چنانچه تواتر اخبار تفویض در خصوص ائمه علیهم‌السلام ثابت نشود، نمی‌توان از این اخبار معتبر دست برداشت.

روایات تفویض به ائمه علیهم السلام

شیخ صدوق به سندی صحیح نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا یکی است و یگانه، در وحدانیت خویش یکتاست و در امر خویش متفرد. خلقی را آفرید و امر دینش را به ایشان تفویض کرد. ای پسر ابی‌یعفور! ما همان افراد هستیم...» (صدوق، ۱۴۱۶ق: ۱۵۲، ح ۹). در اخباری دیگر چنین آمده است: «به ائمه اطهار علیهم السلام تفویض شده است؛ پس ایشان هر چه را بخواهند حلال می‌کنند و هر چه را بخواهند حرام، اما چیزی جز آنچه خدا بخواهد، نمی‌خواهند» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۴۱، ح ۵) و نیز آمده است: «به ما ائمه تفویض شده است؛ پس هر چه را حلال کنند، حلال است و هر چه را حرام کنند، حرام است» (صفا، ۱۴۰۴ق، ۳۸۴، ح ۳).

اضافه بر این اخبار که سخن از تفویض به همه ائمه اطهار علیهم السلام دارد، برخی روایات نیز به صورت منفرد درباره امامان معصوم علیهم السلام صادر شده است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه مفصل غدیر در توصیف خاتم الاوصیاء و الائمه علیهم السلام فرمودند: «ألا انه المفوض الیه» (طبرسی، ۱۴۲۱ق، ۱: ۶۴). در حدیثی دیگر نقل شده است که هنگام ولادت امیرمؤمنان، هاتفی ندا داد: ای فاطمه او را علی نام بگذار، من علی‌اعلی هستم و با قدرت و جلال خودم و با انصاف و عدالتم او را آفریدم، نام او را از نام خودم گرفتم و با آداب خودم او را پروریدم و امرم را به او تفویض نمودم و او را از علم پنهانم آگاه ساختم» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ۷۰۷).

مقصود از «تفویض» در اخبار تفویض

در مواجهه با اخبار تفویض، دو دسته معنای درست و نادرست قابل تصور است و طبیعی است که باید این اخبار را بر معنای درست و قابل دفاع آن حمل کرد، چنان‌که صاحب‌نظران عرصه کلام و حدیث از جمله علامه مجلسی نیز چنین کردند و در مقابل، هر آنچه از اخبار که در نفی تفویض وارد شده را باید به معنای نادرست آن حمل کرد.

تفویض منفی و نادرست عبارتند از:

۱. تفویض خلق کردن، روزی دادن، تربیت (اداره امور بشر بدون قضا و قدر الهی)، میراندن و زنده کردن به گونه‌ای که خداوند هیچ دخالتی در آن نداشته باشد و تمام این کارها را ایشان با قدرت و اراده خویش انجام دهند.

۲. تغییر احکام شریعت و تحریم و تحلیل بدون هیچ‌گونه وحی و الهام، یا تغییر دادن وحی خداوند.

معنای درست و صحیح تفویض، عبارت است از:

۱. تفویض خلق و روزی و میراندن و زنده کردن، به گونه‌ای که فعل خداوند مقارن اراده پیامبر یا امام باشد (یعنی هرگاه ایشان اراده کنند، خلق و رزق تحقق می‌یابد، اما نه به گونه استقلال، بلکه با قدرت خداوند)؛ مانند ماه‌شکافی، مرده زنده کردن و تبدیل عصا به اژدها.

۲. تفویض امر دین؛ با این بیان که پس از آن که خدای متعال پیامبر (و ائمه) را به کمال رسانید و به گونه‌ای پرورششان داد که هیچ‌گاه برخلاف مشیت الهی و جز موافق حق و صواب حرکت نکنند، تعیین بعضی امور را به ایشان واگذار کرد؛ مانند زیاد کردن رکعات نماز واجب و تعیین نوافل و روزه.

۳. تفویض امور مخلوقات به ایشان، اعم از اداره امورات اجتماعی و سیاسی و پرورش و آموزش.

۴. تفویض بیان علوم، معارف و احکام هرگونه که مصلحت بدانند؛ یعنی می‌توانند احکام را در اندازه عقل و فهم مردم، یا با تقیه و مانند آن، بیان کنند.

۵. تفویض بیان احکام دین بر اساس ظواهر (قرآن کریم) یا بر پایه حقیقت و باطن؛ مثلاً آیه‌ای از قرآن را برخلاف ظاهر و بر معنای باطنی تفسیر کنند، هرچند با ظاهر سازگار نباشد.

۶. تفویض در عطا و منع؛ یعنی خداوند زمین و آسمان را برای ایشان خلق کرده؛ پس ایشان این اختیار را دارند که هر گونه بخواهند در این امور تصرف کنند، به هر کسی بخواهند ببخشند یا از کسی بستانند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۵: ۳۴۷-۳۵۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۳: ۱۴۲-۱۴۶).

بی‌شک مدلول روایات یادشده، معنای اول نیست، زیرا در این اخبار سخن از تفویض امر دین، حلال و حرام و اطاعت و سرپیچی مردم است، نه معجزه و خلق کردن و رزق دادن. معنای سوم نیز نمی‌تواند مراد اخبار باشد، چراکه این امر برای جایگاه عصمت چیز فوق‌العاده‌ای نیست تا بفرمایند خدا ما را تربیت کرد، سپس امور اجتماعی و سیاسی را به ما تفویض نمود، بلکه این معنا از تفویض برای انسان‌های عادی نیز ثابت است. حال آن که روایات از تفویضی ویژه حکایت دارند؛ چنان که در برخی اخبار آمده است که خداوند به احدی تفویض نکرده است، مگر به پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام. بر همین اساس معنای چهارم نیز نمی‌تواند مقصود باشد، زیرا تقیه و سخن گفتن بر طبق فهم مخاطب امری است عقلایی، و وظیفه همگان است؛ لذا تطبیق روایات بر این معنا، پایین آوردن شأن معصومان علیهم‌السلام است. معنای ششم نیز جایگاه ویژه‌ای نیست، بلکه هر کسی برای دارایی خویش چنین اختیاری دارد، خواه دارایی‌اش چیز کوچکی باشد یا تمامی آسمان و زمین؛ چنان که در روایات آمده: «ان الارض كلها للإمام» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۰۷). پس امام می‌تواند آن را به کسی ببخشد یا از کسی بستاند. بنابراین، تنها معنای دوم و پنجم باقی می‌ماند. معنای پنجم با برخی اخبار تفویض سازگار است، اما نمی‌توان آن را بر تمامی اخبار حمل کرد، زیرا در اغلب

روایات سخن از حلال و حرام است و قابل تطبیق بر این معنا نیست. در نهایت تنها معنای دوم، یعنی حق تشریح و جعل حکم، باقی می‌ماند که بر بسیاری از این احادیث منطبق است، زیرا اولاً، در برخی روایات سخن از این است که آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری کنید: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فاتتهوا» (حشر: ۷). این فراز تنها با معنای دوم سازگار است و ظهور در اوامر و نواهی شرعی دارد، نه بیان ظواهر یا حقایق شریعت، چنان‌که در خبر صحیحی از امام صادق (علیه السلام) این آیه به همین معنا (تشریح حکم) تفسیر شده است (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۶۶-۲۶۷، ح ۴). ثانیاً، پاره‌ای از این روایات حکایت از آن دارند که هرچه را خداوند به پیامبرش تفویض فرمود، به امامان معصوم (علیهم السلام) نیز تفویض کرده است. گویا این احادیث، امام را دارای شأنی جدا از شئون پیامبر نمی‌دانند، بلکه مقامات تفویض شده به پیامبر را در امامان معصوم نیز جاری می‌داند؛ پس اگر کسی حق تشریح برای پیامبر را پذیرفت، درباره امام نیز باید بپذیرد. چنان‌که صریح برخی روایات آن است که: «فما فوض الی رسول الله (صلی الله علیه و آله) فقد فوضه الینا» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۶۶، ح ۲). صاحب حدائق در این باره می‌گوید: «اخبار فراوانی این معنا را در بر دارد که خصوصیات بسیاری از احکام به ایشان (ائمہ اطهار) واگذار شده، همان‌طور که به پیامبر واگذار شده است تا کسانی که تسلیم دستوره‌های ایشان هستند، از سایرین مشخص شوند» (بحرانی، ۱۳۷۶ ق، ۱: ۳۶۵).

برخی اندیشمندان در این باب، جداسازی بین پیامبر و امام را جایز ندانسته و نوشته‌اند: «انه لا معنی لهذا التفصیل، فانه إذا جاز التفویض للنبی (صلی الله علیه و آله) جاز التفویض للإمام (علیه السلام)» (جعفر مرتضی عاملی، ۱۴۲۴ ق: ۵۳). برخی صاحب‌نظران نیز نوشته‌اند: «روایاتی در خصوص تفویض احکام آمده است که ائمه، نازل منزله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این جهت (ولایت بر تشریح) هستند» (میلانی، بی تا، ۱: ۳۸۰). لذا ایشان می‌نویسد: «ائمہ (علیهم السلام) از خداوند متعال اذن دارند که حکمی را خود تشریح کنند» (میلانی، بی تا، ۱: ۳۸۲).

۲. ادله همتایی امام با پیامبر در تمامی مقامات

الف) قرآن کریم

خداوند متعال در آیه شریفه مباحله (آل عمران: ۶۱) با واژه «انفسنا» که به تواتر احادیث، بر امیرمؤمنان (علیه السلام) تطبیق شده است، ایشان را به منزله جان پیامبر معرفی می‌کند و این تعبیر

عجیب، بیان‌گر مساوات و همتایی علی علیه السلام با پیامبر در تمامی مقامات و کمالات است. علمای امامیه نیز به این امر اذعان کرده‌اند که به برخی عبارات که در بردارنده استدلال نیز هست، اشاره می‌کنیم.

شیخ مفید پس از نقل جریان مباحله می‌گوید: «خداوند متعال در آیه مباحله، علی علیه السلام را نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده است. معلوم می‌شود که امیرمؤمنان آخرین درجه فضیلت را داراست و در عصمت و کمال، همتای پیامبر اکرم است» (مفید، (ب)، ۱۴۱۳ق، ۱۷۰). علامه حلی می‌نویسد: «همه مفسران اتفاق نظر دارند که «بناءنا» اشاره به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و «انفسنا» اشاره به علی علیه السلام است که خدا او را به منزله جان پیامبر قرار داده و مقصود، مساوات این دو شخصیت است. کسی که مساوی شخص اکمل و اولی بالتصرف باشد، خودش نیز اکمل و اولی بالتصرف است» (حلی، ۱۴۰۷ق: ۱۷۷-۱۷۸). علامه مجلسی نیز پس از توضیح مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام بر حدیث مباحله می‌گوید: «همان‌گونه که ثابت شد، مقصود از نفس رسول خدا در این آیه شریفه، نفسیت حقیقی به معنای اتحاد حقیقی دو وجود نیست. نزدیک‌ترین معنای مجازی به حقیقت آن است که بگوییم رسول خدا و امیرمؤمنان در صفات و کمالات با یکدیگر مشترکند و تنها نبوت توسط دلیل خارج شده، اما سایر صفات و مقامات باقی است؛ از جمله وجوب اطاعت و ریاست بر عامه خلق و برتری بر دیگران و سایر فضایل» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۳۵: ۲۶۸).

با توجه به عبارات یادشده روشن می‌شود که بر طبق آیه مباحله، امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوصیات و مقامات مشترکند و بر اساس ادله، یکی از مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله، حق تشریح است. وقتی این مقام برای پیامبر ثابت باشد، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ثابت خواهد بود و وقتی برای امیرالمؤمنین ثابت باشد، برای سایر ائمه علیهم السلام نیز ثابت خواهد بود.

ب) اخبار

منابع حدیثی و جوامع روایی آکنده است از احادیثی که مقامات و مناصب پیامبر و امام را در یک مرتبه و درجه بیان می‌کند و فضایل و کمالات ایشان را برابر می‌داند. این احادیث با عموم و اطلاق خود، مقام تشریح و تفویض را نیز در بر می‌گیرند. در برخی از این اخبار، استثنائات برابری امام و نبی نیز ذکر شده، که مسئله ولایت و حق تشریح را نمی‌توان از استثنائات دانست. در برخی اخبار به سند صحیح نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در حجیت و فرمانروایی و حلال و حرام یکسانند؛ البته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام، برتری

خاص خود را دارند و هر آنچه برای اولین ایشان ثابت است، برای آخرین ایشان نیز ثابت است (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۷۵، ح ۳؛ مفید، (الف)، ۴۱۳ق: ۲۲). در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده: «برای علی علیه السلام همان فضیلتی هست که برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم هست و محمد بر تمامی مخلوقات خداوند برتری و فضیلت دارد... هم‌چنین برای ائمه هدی یکی پس از دیگری این فضل جاری است... همه ملائکه و روح و پیامبران برای من اقرار کردند به مانند هر آنچه برای پیامبر اقرار کردند و من بر جایگاه او قرار داده شدم و آن جایگاه خداوند متعال است...» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۹۶، ح ۱). و نیز به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده: «ائمه به منزله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، جز این‌که پیامبر نیستند و آنچه از (تعداد) زنان بر پیامبر حلال است، بر ایشان حلال نیست و در غیر این مورد، همانند رسول خدا هستند» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۷۰، ح ۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۳۱۷).

روشن است که این اخبار، امام و پیامبر را در درجه‌ای یکسان قرار داده و یکی از مقاماتی که به صراحت در این احادیث مورد اشاره قرار گرفته، اختیار در حلال و حرام است و تنها مقام نبوت و شمار ازواج - که از مختصات و ممیزات پیامبر است - استثنا شده، اما در سایر ویژگی‌ها همتای یک‌دیگرند. شیخ صدوق در این باره می‌گوید: «یجب أن یعتقد أنه یلزمنا من طاعة الإمام ما یلزمنا من طاعة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و أن کل فضل آتاه الله عزوجل نبیه فقد آتاه الإمام إلا النبوة» (صدوق، ۱۴۱۸ق: ۲۷). بنابراین، جداسازی بین پیامبر و امام در مقامات و مناصب غیر از نبوت و تعداد ازواج، درست نیست، اما سایر فضایل و اختیارات در امامان معصوم علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشترک است. پس چنانچه ولایت بر احکام و حق تشریح برای پیامبر ثابت باشد، برای امام نیز ثابت خواهد بود. برخی صاحب‌نظران دلالت این دسته از احادیث بر حق تشریح را تمام دانسته و در این راستا نوشته‌اند: «مفاد ادله این است که اطاعت از ائمه هدی در تمامی دستورها واجب است، زیرا احکام شرعی به ایشان تفویض شده... نصوص عام (اخبار همتایی امام با پیامبر) و خاص (اخبار تفویض) چنان‌که بزرگان نیز گفته‌اند، بر این مطلب دلالت دارد و ایشان همانند رسول خدا و وارثان او هستند؛ پس اطاعت از ایشان همانند اطاعت از پیامبر واجب است» (میلانی، ۱۴۲۵ق، ۲: ۶۱).

استثنای مقام نبوت نیز نمی‌تواند حق تشریح را از دایره همتایی مقامات امام و پیامبر خارج کند، زیرا مسئله تشریح در حیطة نبوت نیست، بلکه در محدوده «ولایت» تعریف می‌شود و دایره ولایت نیز اعم از نبوت است. اما پاسخ این سؤال که: استثنای نبوت چه ویژگی‌های را

خارج می‌کند؟ بحث دیگری است که در جای خود مطرح می‌شود.^۱ آنچه به بحث ما مربوط می‌شود این است که بر اساس ادله یادشده، استثنای نبوت، حق تشریح را در بر نمی‌گیرد.

۳. اخبار وقوع تشریح از ناحیه امام

وقوع هر امری می‌تواند محکم‌ترین دلیل بر امکان یا اثبات شیء باشد. بی‌گمان از سوی ائمه اطهار علیهم‌السلام احکامی صادر شده است که هیچ سابقه‌ای در شریعت اسلام نداشته، برخی از این احکام جنبه ولایی، اجرایی و موقتی داشته و در برهه‌ای خاص مورد عمل بوده، اما برخی دستورها برای حکم دائمی جعل شده که می‌تواند دلیلی بر حق تشریح باشد. شایان ذکر است، چنانچه کسی ادله وقوع تشریح را نپذیرد، نمی‌تواند بر اساس آن، منکر این مقام شود، زیرا عدم استفاده از حق تشریح، دلیل بر نداشتن این مقام نیست؛ چه بسا نیازی به آن نبوده و چه بسا از سوی حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام مورد استفاده قرار گیرد. البته ما بر اساس ادله معتقدیم این حق مورد اعمال نیز قرار گرفته است.

برخی پژوهش‌گران، پس از بررسی و پذیرش حق تشریح نوشته‌اند: «ثابت شد که هرچند ائمه علیهم‌السلام از حق تشریح برای هر دو نوع حکم (حکم کلی الهی و حکم حکومتی) برخوردار بودند، از آنان حکم کلی الهی تشریح نشده است» (رحمانی، ۱۳۸۲: ۱۲۶). با توضیحی که خواهد آمد، روشن می‌شود که ادعای استفاده نشدن حق تشریح از سوی معصومان علیهم‌السلام نیز سخن درستی نیست، بلکه این حق از سوی ایشان بهره‌وری شده است.

حدّ شرب خمر

برخی اخبار حاکی از آن است که در زمان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مقدار و جزئیات حدّ شرب خمر تشریح نشده بود و این امر در زمان امیرمؤمنان علیه‌السلام توسط حضرت ایشان تعیین گشت. کلینی در «باب فيه الحد في الشراب» چند حدیث به اسانید صحیح نقل کرده است. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد: رسول خدا (در شرب خمر) چگونه تازیانه می‌زد؟ حضرت فرمود: «پیامبر با کفش می‌زد و اگر باز می‌نوشتید، بر آن ضربات می‌افزود و مردم نیز این چنین عمل می‌کردند تا این‌که (در زمان عمر) هشتاد ضربه تعیین شد که علی علیه‌السلام آن را به عمر شناسانید» (کلینی، ۱۳۷۵، ۷: ۲۱۴-۲۱۵، ج ۲ و ۷).

۱. شیخ مفید می‌نویسد: از دیدگاه شرع تنها چیزی که منع شده، نبی نامیدن امام است، اما همان معنایی که در نبوت هست، در امامت نیز وجود دارد؛ (مفید، ج، ۱۴۱۳: ۴۵)

این روایات، صریح در تعیین حکم شرعی از جانب امیرمؤمنان علیه السلام است و قابل حمل بر امری اجرایی و مقطعی یا حکمی تعزیری نیست، زیرا اولاً، این حکم هم‌چنان پس از آن دوران نیز ادامه یافت و چنانچه امری موقتی و بر اساس قواعد حکومتی یا مصلحت بود، پس از رفع مصلحت باید برداشته می‌شد و دوام آن معنا نداشت، در حالی که ائمه بعدی نیز همین حکم را می‌فرمودند؛ برای نمونه، در خبری صحیح از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که جرعه‌ای شراب نوشید، سؤال شد. حضرت فرمودند: «هشتاد ضربه تازیانه زده می‌شود. نوشیدن خمر، کم و زیادش حرام است» (کلینی، ۱۳۷۵، ۷: ۲۱۴-۲۱۵، ح ۱؛ حر عاملی، ۱۴۱۶، ۲۸: ۲۱۹).

فقها نیز تاکنون بر اساس آن فتوا می‌دهند و برخی بزرگان به صراحت جعل آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده‌اند. شهید در *مسالك* می‌گوید: «حکم حدّ شرب خمر بین اصحاب متفق علیه است... عامه و خاصه روایت کرده‌اند که پیامبر خدا شراب خمر را با دست و کفش می‌زد و تعداد ضربات را نیز مشخص نفرمود. اما در زمان عمر، وی دربارهٔ حد از امیرالمؤمنین علیه السلام طلب مشورت کرد. حضرت نیز به او شناساند که هشتاد ضربه بزند و تعلیل آورد به این که وقتی کسی خمر بنوشد، مست می‌شود و وقتی مست شد، هذیان می‌گوید و وقتی هذیان گوید، افترا می‌بندد (حدّ مفتری هشتاد ضربه است). عمر نیز هشتاد تازیانه می‌زد و بیشتر عامه به آن عمل می‌کنند» (عاملی، ۱۴۱۹، ۱۴: ۴۶۳). صاحب جواهر پس از ادعای اجماع بر این حکم و نقل کلام شهید می‌نویسد: «این تعیین از جانب امیرمؤمنان علیه السلام، از موارد تفویض به ائمه علیهم السلام است: و كان التقدير المزبور عن أمير المؤمنين من التفويض الجائز لهم» (نجفی، ۱۹۸۱، ۴۱: ۴۵۷). استاد میلانی نیز در مباحث خویش پس از نقل کلام صاحب جواهر تصریح فرمودند که این حکم از جانب حضرت امیر علیه السلام تشریح شده است.^۱

تعیین زکات در اسب ماده

به سند صحیح از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که امیرمؤمنان در اسب‌های ماده اصیل که به چرا می‌روند، در هر سال دو دینار و بر یابو یک دینار قرار داد: «وضع امیرالمؤمنین علیه السلام علی الخیل العتاق الراعیه فی کل فرس فی کل عام دینارین و جعل علی البراذین دینارا» (کلینی، ۱۳۷۵، ۳: ۵۳۰؛ حر عاملی، ۱۴۱۶، ۹: ۷۷). مراجع عظام بر اساس این روایت، به استحباب زکات در اسب ماده بیابان‌چر تصریح کردند (حکیم، ۱۳۹۰، ۹: ۵۹-۶۰؛ خوئی، ۱۴۲۱، ۲۳: ۱۴۱). صاحب جواهر نیز این حکم را اجماعی دانسته است (نجفی، ۱۹۸۱، ۱۵: ۷۴).

استناد وضع حکم به امیرالمؤمنین علیه السلام در این خبر، دلیلی آشکار است که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین حکمی جعل نشده بود. برخی فقها نیز جعل این حکم را تشریح زکاتی مستحب از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته‌اند (محمدهادی میلانی، بی تا، ۲: ۱۰۰).

بررسی چند اشکال

ممکن است اشکال شود که این روایت نمی‌تواند دال بر تشریح زکات در اسب باشد، زیرا اولاً، در زکات نصاب وجود دارد؛ ثانیاً، وقتی به نصاب خاص رسید، از همان جنس زکات پرداخت می‌شود نه از جنس دیگر. بنابراین چه بسا این حکم، امری حکومتی باشد که حاکم بر اساس مصالح و نیازهای جامعه اجرا می‌کند؛ لذا حضرت در برهه‌ای از زمان به جهت حفظ نظام و اداره مملکت چنین حکمی مقرر فرمودند. این اشکال از سوی برخی بزرگان و فقهای معاصر مطرح شده و گفته شده: انصاف این است که حکم مذکور را حکمی ولایی و ثانوی بدانیم (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ۵۳۹). برخی فقها نیز گفته‌اند: شاید صدور این حکم از امام علیه السلام به جهت مصلحتی بوده که سیاست آن زمان، اقتضا می‌کرده است (خوئی، ۱۴۲۱ق، ۲۳: ۱۴۲).

نقد و نظر

یکم: از قرائن برخی روایات دیگر استفاده می‌شود این حکم، جعل زکات است، نه امری اجرایی یا دستوری ولایی. در خبری به سند صحیح آمده: «زراره گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا در قاطر چیزی (زکات) است؟ حضرت فرمود: خیر. گفتم: چگونه بر اسبان قرار داده شده، اما بر قاطر قرار داده نشده؟ حضرت فرمودند: چون قاطر آستن نمی‌شود، ولی اسبان ماده بچه می‌زایند، و بر اسبان نر چیزی (زکاتی) نیست. زراره گوید عرض کردم: در الاغ چگونه است؟ فرمود در او چیزی نیست. عرض کردم: آیا بر اسب یا شتری که مال کسی است که بر آن سوار می‌شود چیزی است؟ حضرت فرمود: خیر، بر حیوانی که علف داده می‌شود چیزی نیست؛ صدقه تنها بر حیوان چرنده‌ای است که در همان سالی که صاحبش آن را به دست آورده، به چراگاه فرستاده می‌شود و در غیر آن چیزی (از زکات) نیست» (کلینی، ۱۳۷۵، ۳: ۵۳۰؛ حر عاملی، ۱۴۳۰ق، ۹: ۷۸، ح ۳). در این روایت شریف، سخن از صدقه و زکات است و اسبان ماده نیز در زمره موارد صدقه قرار گرفته‌اند. ذیل حدیث نیز شاهد دیگری بر این مطلب است.

۱. عجیب است که این فقیه بزرگ - چنان‌که گذشت - بر اساس این روایت، به استحباب زکات در اسب ماده فتوا می‌دهد! چنانچه حکمی مصلحتی و مخصوص زمانی خاص بوده، عمل به این روایت و فتوا به استحباب در زمان ما چه دلیلی دارد؟

دوم: منظور از نصاب چیست؟ آیا نصاب لزوماً باید در شمار بالا باشد؟ یعنی باید شیء مورد زکات به تعدادی بالا برسد یا نصاب می‌تواند در یک عدد نیز قرار گیرد؟ در این‌جا نیز نصاب هست و امام فرمود: «فی کل فرس»؛ یعنی هر اسبی یک نصاب است.

سوم: هم‌جنس بودن زکات با مال، در زکات واجب است نه زکات مستحب، و این‌جا سخن از زکات مستحب است. موارد زکات واجب در روایات منحصرأً مشخص شده و اسباب در آن موارد یاد نشده‌اند؛ پس معلوم می‌شود زکات در اسب را امام به عنوان حکمی مستحب جعل کرده؛ لذا از حیث جزئیات با زکات واجب متفاوت است.

چهارم: روایاتی که حاکی از جعل حکم شرعی توسط پیامبر است، موارد جعل زکات را تشریح حکم از جانب ایشان دانسته، نه امری اجرایی و حکومتی. در حدیثی صحیح از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «قال وضع رسول الله ﷺ الزكاة على تسعة أشياء الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب و الذهب و الفضة و الإبل و البقر و الغنم و عفا عما سوى ذلك قال يونس معنى قوله إن الزكاة فى تسعة أشياء و عفا عما سوى ذلك إنما كان ذلك فى أول النبوة كما كانت الصلاة ركعتين ثم زاد رسول الله ﷺ فيها سبع ركعات و كذلك الزكاة وضعها و سنّها فى أول نبوته على تسعة أشياء ثم وضعها على جميع الحبوب» (کلینی، ۱۳۷۵، ۳: ۵۰۹، ح ۲؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۴: ۳، ح ۶). پس چرا باید درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمل بر امری اجرایی شود؟

اگر گفته شود بر اساس ادله عام، صدقه به طور مطلق مستحب است و این حدیث نیز در راستای سایر ادله استحباب قرار دارد، با این تفاوت که حدیث مذکور به یکی از مصادیق صدقه اشاره می‌کند، می‌گوییم: درست است که صدقه به طور مطلق مستحب است، اما تعیین دو دینار یا یک دینار به عنوان زکات، غیر از سایر صدقات مستحبی است. خود تعیین مبلغی مشخص، حکایت از تشریحی خاص دارد.

بنابراین، اخبار مذکور دلیلی است محکم بر وقوع امر تشریح از ناحیه امام معصوم و حمل آن بر دستورهای اجرایی و حکومتی صحیح نیست. در اوامر اجرایی و حکومتی مؤلفه‌هایی وجود دارد؛ از جمله موقتی بودن حکم و ملاحظه زمان و مکان که این مؤلفه‌ها در این‌جا وجود ندارد.

نتیجه

بر اساس اخبار صحیح تفویض و ادله همتایی امام با پیامبر می‌توان چنین نتیجه گرفت که امام همانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارای مقام ولایت بر تشریح است و همان‌طور که پیامبر می‌تواند قوانین و احکامی را در دین بگنجاند؛ نظیر اضافه کردن دو رکعت در نمازهای چهاررکعتی و

حرام کردن مجموعه مسکرات و جعل زکات در برخی اموال، امامان معصوم نیز همین مقام را دارند و ولایت بر تشریح، بخشی از حیطة ولایتشان است و چنانچه بخواهند، می‌توانند جزئی در عبادات یا عملی در معاملات یا حکمی در حقوق و اجرائیات دینی بیفزایند. بنابراین، نه تنها در مقام ثبوت، بلکه بنا بر آنچه از ادله استفاده می‌شود در مقام اثبات نیز می‌توان گفت: امامان معصوم علیهم‌السلام حق تشریح در احکام دین دارند و در مواردی نیز آن را اعمال کرده‌اند و چنان‌که یاد شد، حدّ شرب خمر از مواردی است که به دست حضرت امیر علیه‌السلام تشریح شده و هیچ پیشینه‌ای در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نداشته است و نیز جعل زکات مستحبی در اسب ماده بیابان چَر که در روایات به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت داده شده است، شاهدی دیگر بر این مدعاست.

منابع

۱. قرآن کریم (مترجم: ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۷۳ش، قم، دارالقرآن الکریم).
۲. بحرانی، شیخ یوسف، (۱۳۷۶ق)، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، نجف، دارالکتب الاسلامیه.
۳. حسینی میلانی، سیدعلی، (بی‌تا)، *با پیشوایان هدایت‌گر (نگرشی نو در شرح زیارت جامعه کبیره)*، قم، مرکز حقایق اسلامی.
۴. _____ (۱۴۲۵ق)، *تحقیق الاصول*، قم، مرکز الحقائق الاسلامیه.
۵. حسینی میلانی، سیدمحمدادی، (بی‌تا)، *محاضرات فی فقه الامامیه (کتاب الزکاة)*، جمع و تعلیق: سیدفاضل حسینی میلانی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
۶. حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مظهر، (۱۴۰۷ق)، *نهج الحق وکشف الصدق*، قم، مؤسسه دارالهجره.
۷. رحمانی، محمد، (۱۳۸۲)، *بازشناسی احکام صادره از معصومین علیهم‌السلام*، قم، بوستان کتاب.
۸. شبر، سیدعبدالله، (بی‌تا)، *مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الاخبار*، قم، مکتبه بصیرتی.
۹. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۴۱۶ق)، *التوحید*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
۱۰. _____ (۱۴۱۸ق)، *کتاب الهدایة فی الاصول و الفروع*، قم، مؤسسه الإمام الهادی علیه‌السلام.
۱۱. صفار، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، تحقیق: میرزامحسن کوجه‌باغی، قم، منشورات مکتبه آیه‌الله مرعشی.
۱۲. طباطبائی، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. طباطبائی حکیم، سیدمحسن، (۱۳۹۰ق)، *مستمسک العروة الوثقی*، نجف، مطبعة الاداب.

۱۴. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۲۱ق)، الإحتجاج، تعليق و ملاحظات: سيدمحمدباقر موسوی خراسان، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۲۴ق)، اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكنتی، تصحيح و تعليق: حسن مصطفوی، تهران، مركز نشر آثار علامه مصطفوی.
۱۶. _____، (۱۴۰۷ق)، تهذيب الاحكام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۷. _____، (۱۴۱۴ق)، الأمالی، تحقیق: مؤسسه بعثت، قم، دارالثقافة للطباعة و النشر و التوزيع.
۱۸. عاملی، سيدجعفر مرتضی، (۱۴۲۴ق)، الولاية التشريعية، بيروت، المركز الاسلامی للدراسات.
۱۹. عاملی، محمد بن حسن (شيخ حر)، (۱۴۱۶ق)، تفصيل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
۲۰. عاملی، زين الدين بن علی (شهيد ثاني)، (۱۴۱۹ق)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۱. فيض كاشاني، محمدحسن، (۱۴۰۶ق)، كتاب الوافي، اصفهان، منشورات مكتبة الامام اميرالمؤمنين علي عليه السلام.
۲۲. كليني، محمد بن يعقوب، (۱۳۷۵)، الكافي، تصحيح: علي أكبر غفاري، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار لدرر اخبار ائمه الاطهار عليه السلام، بيروت، مؤسسه الوفاء.
۲۴. _____، (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مجلسی، محمدتقي (مجلسی اول)، (بی تا)، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، بنياد فرهنگ اسلامي كوشانيپور.
۲۶. مفيد، محمدبن محمدبن نعمان (الف)، (۱۴۱۳ق)، الاختصاص (مصنفات الشيخ المفيد، ج ۱۲)، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد.
۲۷. _____، (ب)، (۱۴۱۳ق)، الارشاد في معرفة حجج الله على العباد (مصنفات الشيخ المفيد، ج ۱)، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد.
۲۸. _____، (ج)، (۱۴۱۳ق)، اوائل المقالات في المذاهب والمختارات (مصنفات الشيخ المفيد، ج ۴)، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد.
۲۹. مكارم شيرازي، ناصر، (۱۴۲۸ق)، بحوث فقهية هامة، قم، مدرسة الامام علي بن ابي طالب عليه السلام.
۳۰. موسوی خوئی، سيدابوالقاسم، (۱۴۲۱ق)، المستند في شرح العروة الوثقى (چاپ شده در موسوعة الامام خوئی)، به قلم: شيخ مرتضى حائري، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی.
۳۱. نجاشي، ابوالعباس احمد بن علي، (۱۴۱۶ق)، رجال النجاشي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
۳۲. نجفی، محمدحسن، (۱۹۸۱)، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

۳۳. نمازی شاهرودی، شیخ علی، (بی تا)، رسالتان فی التفویض و علم الغیب، چاپ افست موجود در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۳۴. _____ (۱۴۱۹ق)، مستدرک سفینة البحار، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۳۵. وحید بهبهانی، محمداقر، (۱۴۲۲ق)، مقدمه منهج المقال (استرآبادی)، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.

